

چشمهٔ خون دل و آب گوارا بنگر
گفتمش خیر و صواب می ما را بنگر
فرق مستِ ثری و مستِ ثریا بنگر
شهرت از ناصره تا بلخ و بخارا بنگر
طاقت و حوصله و صبر و مدارا بنگر
بزمِ عشاق بسر منزلِ اعلیٰ بنگر
تابش کرم کجا، تابش عیسا بنگر
عشق شیرین تو در این همت والا بنگر
شوقِ مجنون همه در هستی لایلا بنگر
زخمِ معشوق من از بهرِ مداوا بنگر

مستی جامِ می و یارِ دل آرا بنگر
محتسبِ گفتِ حرامست که دگر می بخوری
جرعهای نوش ز پیمانۀ پیمانِ مسیح
شهرۀ شهر شد آنکس که پی عیسی رفت
خیره در چهرۀ معشوق شو اندر شب تار
ره به مقصود نبردند اسیران هوس
کرم شب تاب بتابد چو دمی غره شود
بیستون بیشهٔ فرهاد بُود نی همه کس
گر چو مجنون شده مجنونِ وصالِ رخ یار
هاتنی دوش بگفتا که نگر کن به صلیب